



درآمد:

شهید رجائی یکی از شاگردان و یاران دیرینه آیت الله طالقانی بود که از دیر زمان به جلسات تفسیر وی در مسجد هدایت می رفت و سپس در حلقه یاران نزدیک وی قرار گرفت. بسیاری از کسانی که بعد ها داعیه دار طالقانی شدند، از جمله کسانی بودند که توسط شهید رجائی به جلسات تفسیر قرآن مسجد هدایت کشانده شدند. شهید رجائی این سخنرانی را در شهریور ۵۹ در سمینار بزرگداشت طالقانی و آن هم در شرایطی ایراد کرد که بسیاری برای رسیدن به اهداف شوم خود از آن استفاده می کردند. این شاگرد قدیمی آمد و به آنها یاد آوری کرد که اگر قرار است یاد طالقانی زنده نگه داشته شود، مسلماً باید توسط همان یاران قدیم او واگوه شود.

ربع قرن شاگردی در مکتب طالقانی به روایت
شهید محمد علی رجائی

موثرترین منطق او، عملش بود...

عوض کنید. عوض کردن وضع در روح جوان هاست. ماها که سمنان بالا می رود، به وضع عادت می کنیم. وقتی به وضع عادت کردیم، آن وقت تغییرش برایمان خیلی مشکل می شود. آقای طالقانی که مبارزه جزه لاینفک زندگیاش بود، خود به خود بحثهایشان، برخورد ایشان با آیات قرآن، برخورد ایشان با احادیث، همیشه جنبه اجتماعی اش می چربید بر سایر جنبه ها. بادم نمی رود وقتی ایشان زندانی می شدند، خیلی ها می آمدند و انتقاد می کردند که آقای طالقانی چرا یک کاری می کند که بیفتد زندان. مگر این آیه را خوانده اید که «ولانلقوا بایدیکم الی التهلكه». ترجمه اش این است که، «خودتان را به دست خودتان به دردسر نیندازید.» محافظه کارها می آمدند و می گفتند، «آقای طالقانی چرا این کار می کند؟ او که قرآن را خوانده، خدا می گوید به دست خودتان، خودتان را به دردسر نیندازید. به مهلکه نسیارید.» آقای طالقانی وقتی این حرف را شنیدند، از زندان بیرون آمده بودند و در مسجد هدایت سخنرانی می کردند. گفتند، «این مردم غافلند. این آیه قرآن یک مقدمه دارد. باید به مقدمه اش توجه کرد. اگر بنا بود انسان خودش را به مهلکه نیندازد، چرا امام حسین (ع) رفت و جنگید؟ خود امام حسین (ع) هم خودش را دستی دستی به دردسر انداخت. اتفاقاً این آیه دلیل قاطعی است که باید مبارزه کرد.» بعد ایشان مقدمه آن را خواندند که ما از ایشان یاد گرفتیم.

آقای طالقانی کاملاً هوشیار بودند و می گفتند، «برادران من! اسلام شکم گرسنه را نمی پذیرد، اسلام بدن لخت را نمی پذیرد. می گویند نه؟ به قرآن مراجعه کنید. اسلام اجازه نمی دهد یکی در ساختمان ده طبقه زندگی کند، یکی در گود زندگی کند. اسلام اجازه نمی دهد که یک کسی آن قدر سیر بخورد که از پر خوری بیفتد و یک کسی آن قدر نخورد که از ضعف بیفتد. اسلام اینها را اجازه نمی دهد، اسلام می گوید که این شکاف ها را پر کنید.» چقدر این مرد تلاش می کرد، چقدر زجر می کشید و فریاد می کرد.

آقای طالقانی لحظه ای زندگی اش از مبارزه جدا نبود. اکثر آیات قرآن را که ایشان تفسیر می کردند، برداشت های اجتماعی بود و چون جوان ها آمادگی کامل دارند، به دلایل مختلفی که یکی اش را عرض کردم، روحیه تمهید پذیری دارند و دیگر اینکه جوان ها پایبندی اقتصادی ندارند... ماها و دیگران که جوان بودیم با آمادگی کامل به دنبال این برداشت ها حرکت می کردیم. موقعی که دانشجوی بودیم، در انجمن های اسلامی دانشجویان، سخنران ایشان همیشه برای ما الهام بخش بود؛ پس رمز موفقیت و محبوبیت ایشان در میان طبقه جوان مبارزاتی بود که ایشان داشتند.

علم مسئله ای بود که برای آقای طالقانی قابل بررسی بود، ولی تا آنجایی قابل قبول بود که با مبانی اعتقادی و قرآنی که به آن معتقد بودند، تطبیق می کرد. ایشان درستی علم را در این می دانستند که با قرآن تطبیق کند نه اینکه درستی قرآن را در این بدانند که با علم تطبیق کند. این خیلی مسئله مهمی است. خیلی از دوستان ما که مذهبی هستند و مطالعات علمی می کنند، می آیند و می گویند فلان موضوع مذهبی درست است به دلیل اینکه علم هم همین را گفته. نخیر این طور نیست! فلان موضوع علمی درست است، به دلیل اینکه قرآن هم همین را گفته، برای اینکه قرآن وحی است. قرآن کلام خداست. وقتی انسان هم قبول کرد که خدا حقیقی است، واقعی است، ساختگی نیست، آن وقت دیگر خدا را از طریق علم ثابت نمی کند، علم را از طریق خدا اثبات می کند و درستی علم را در این می بیند که با فرمان خدا در قرآن تطبیق می کند و آیت الله طالقانی چنین صفتی داشتند و امیدوارم که این برای ما درس باشد.

ویژگی دومی که مختصری درباره اش صحبت می کنم این است که چرا آقای طالقانی در میان جوان ها محبوبیت داشتند. آقای طالقانی همان طوری که می دانید یک مرد مبارز بودند، یعنی به موازات مطالعه شان مبارزه می کردند. مبارزه، طبیعتش با جوان ها می سازد، چرا؟ برای اینکه حاصل مبارزه یک دگرگونی است. اصلاً شما وقتی مبارزه می کنید که می خواهید وضع را

برنامه سخنرانی که تحت عنوان سمینار بزرگداشت مرحوم استاد و مجاهد بزرگ آیت الله طالقانی در این محل گذاشته شده، خود یکی از نتایج مبارزات و حرکات این بزرگمرد مبارز و مجاهد است. من به عنوان یکی از شاگردان کوچک این استاد که تقریباً ۲۵ سال مثل شما که در مجالس شرکت می کنید، پای درس ایشان حاضر بودم و از همان دوره دبیرستان که شبانه تحصیل می کردم، با ایشان و جلساتشان آشنا شدم و تا یک هفته قبل از وفات هم با ایشان تماس داشتم و افتخار می کنم که نه به عنوان یک نخست وزیر، بلکه به عنوان یکی از مستمعین کوچک این بزرگمرد این سمینار را افتتاح می کنم، گرچه آن برادرانی که از من دعوت کردند به عنوان نخست وزیر دعوت کردند، ولی من ترجیح می دهم اعلام کنم که به عنوان یک شاگرد کوچک، کسی که در بسیاری از موارد در خدمت ایشان بودم، صحبتیم را شروع می کنم. خدا را شکر می کنم و از همه کسانی که در پیروزی این انقلاب زجر کشیدند و شهید شدند، علیل شدند، تبعید شدند، از همه شان به خاطر این دستاورد تشکر می کنم.

خاطرم هست که در حدود سال های ۳۰، ۳۱ یعنی ۲۷، ۲۸ سال پیش یکی از دوستان نزدیک من که منزل خواهرش دیوار به دیوار منزل آقای طالقانی بود می گفت که اکثر شب ها خانواده خواهر من از حرکت آقای طالقانی برای نماز شب از خواب بلند می شدند، یعنی که ایشان که نمی دانستند که از آنجا صدا می رود و با همان نعلین های مخصوصشان، نصف شب بلند می شدند و برای نماز شب اقدام می کردند، کی؟ ۲۷ سال پیش. آیت الله طالقانی مردی بودند که از نظر روحانیت آنچنان معتقد و عامل بودند که واقعاً امکان نداشت که انسان با ایشان محشور باشد و این جنبه را نبیند، صفا و اخلاص و صمیمیتی که این مرد داشت، آن چنان بود که با اینکه خود ایشان سن بالایی داشتند، کاملاً می توانستند جوان ها را جذب کنند. آدم با ایشان برخورد می کرد، متوجه الزام به عمل به حرف های ایشان را در ایشان می دید.

اگر پرتوی از قرآن را مطالعه کرده باشید، می بینید که مطالعات امروزی ایشان زیاد بود. کتاب سرگذشت زمین ژرژ گاموف را خوانده بودند، پیدایش و مرگ خورشید را خوانده بودند و یک یک، دو سه تا بی نهایت را خوانده بودند. اینها آخرین کتاب های علمی است که به فارسی ترجمه شده اند. خوب کسانی که این طور مطالعه دارند، معمولاً حالت روحانی را از دست می دهند، ولی ایشان این طور نبودند، به خاطر اینکه بنیادهای اعتقادی شان و ایمان سترگی که داشتند در مقابل استدلال های علمی که قرار می گرفتند، همچنان اعتقاد و ایمانشان آن استدلال ها را تحت الشعاع قرار می داد.

توسعه

علم مسئله ای بود که برای آقای طالقانی قابل بررسی بود، ولی تا آنجایی قابل قبول بود که با مبانی اعتقادی و قرآنی که به آن معتقد بودند، تطبیق می کرد. ایشان درستی علم را در این می دانستند که با قرآن تطبیق کند نه اینکه درستی قرآن را در این بدانند که با علم تطبیق کند. این خیلی مسئله مهمی است.





خود من کسی هستم که کتاب شناخت و راه انبیاء را به آقای هاشمی رفسنجانی دادم. ایشان آن کتاب را خواندند و به من گفتند، «فلانی! این که همان حرف توده‌ای هاست. اینها چیست که اینها دارند می‌گویند؟» گفتم، «یک کتاب دیگر هم دارند.» گفتم، «بیاور.» کتاب راه انبیاء را دادم خواندند. گفتند، «خوب این یک مطلبی دارد.» من این را آن موقع به رضا گفتم. با رضا ارتباط داشتم. رضا به من جواب داد که، «من تعجب می‌کنم از آقای هاشمی. بچه‌های ما ۴،۵ سال است که این کتاب‌ها را می‌خوانند و یکی از آنها هم مارکسیست نشده است. چطور آقای هاشمی می‌گویند که اینها تعلیمات مارکسیست هاست؟» اما چیزی که اهمیت دارد موضعگیری آیت‌الله طالقانی است در مورد انقلاب اسلامی و در باره امام. خیلی از این گروه‌ها سعی می‌کردند که بین امام و آیت‌الله طالقانی جدائی بیندازند. خوب یادتان هست وقتی که مسئله دستگیری پسرشان مطرح شد، دشمنان چه کارها که نکردند. آن سرمقاله روزنامه آیندگان. یادتان هست که گفتند تمام نیروهای نظامی در خدمت آقای طالقانی است.

در حالی که برادران ما در کردستان شهید می‌شدند، این نیروهای نظامی هیچ خبری ازشان نبود؛ اما حالا که یک اختلاف ظاهری بین آقای طالقانی و سپاه افتاد، نیروهای نظامی اینها در اختیار آقای طالقانی قرار گرفت. وقتی که آیت‌الله طالقانی غایب بودند، خیلی از کسانی که برای انقلاب اسلامی ایران خط و نشان کشیده بودند، خوشحال بودند و بسیاری دل‌نگران. اما آقای طالقانی چه کردند؟ ایشان در کجا ظاهر می‌شوند؟ می‌آیند در محضر امام زانو می‌زنند. اگر تاریخ در تمام مدتی که ثبت می‌شود، یک جا را به عنوان بهترین جا انتخاب کند و یک قلم را به عنوان بهترین قلم انتخاب کند، عالی‌ترین مرکب را از خون عزیزترین شهیدان ما انتخاب کند، باید این جمله آیت‌الله طالقانی را بنویسد که، «من هرگاه مایوس می‌شوم، هرگاه دل‌سرد می‌شوم، هرگاه ناراحت می‌شوم، با امام آرامش پیدا می‌کنم.» این جمله‌ها از دهان مردی بیرون می‌آیند که تمام وجودش مبارزه بود، که امید انقلاب و امید همه آنهایی بود که معتقد به انقلاب بودند، آن هم در مواجهه با ضد انقلاب و آنهایی که می‌خواستند انقلاب را از روندش منحرف کنند. این حرف‌ها را کسی می‌زد که یک روز یک تاز میدان مبارزه بود، زندان‌های رژیم و تبعیدها را تحمل می‌کرد و شخصیت بارز مبارزه بود. حالا چنین مردی می‌آید و در مقابل امام، رسالت تاریخی خودش را به این شکل انجام می‌دهد و آن چنان مشت محکمی به دهان چپ و چپ‌نمای کافر و منافق می‌زند که برای همیشه عبرت می‌شود. اینها اگر شعور داشته باشند؛ اگر درک داشته باشند، این برایشان عبرت می‌شود. او آن مشت را چنان محکم زد که دیگر منافقین تصور تجاوز به انقلاب و حرکت علیه انقلاب را در سر نپروارند و برای همیشه ساکت باشند و خط خودشان را با خط طالقانی تمیز بدهند. او این مشت را زد، هر چند، «اولا یزید الظالمین الا خسارا». این طالقانی همان کسی است که اعتقاد دارد اگر کسی انقلابی است، اگر کسی به انقلاب اسلامی ایران متعهد است، اگر کسی مدعی است این خون‌هایی که ریخته شده‌اند، برای پیروزی انقلاب اسلامی بوده، نه انقلاب سندان و داس، نه انقلابی که شعار آن و آرم آن سندان است و داس. آنهایی که به دنبال انقلاب اسلامی می‌گردند، بدانند من که طالقانی هستم، با این همه بار اجتماعی سیاسی و علمی، جلوی این امام زانو می‌زنم و اعتراف می‌کنم که وجود این امام باعث آرامش من است. این درسی بود برای ما، یعنی کسی که طالقانی را قبول کردیم و همچنان مانند او عمل می‌کنیم. کسانی که غیر از این راه بروند و مدعی باشند که طالقانی را قبول دارند، باید پاسخگو باشند، نه به من و نه به این ملت، که به تاریخ، که به طالقانی‌ها، درباره این مرد بزرگ، این مردی که به آنچه که می‌گفت، اعتقاد داشت، مردی که به حرفی که می‌زد، عمل می‌کرد، مردی که وقتی پای دین و اعتقاد و خدا و اسلام در میان بود، خودش اصلاً مطرح نبود؛ من به عنوان شاگردی که ۲۵ سال پای منبرش بودم، نمونه‌هایی دارم که واقعاً اگر فقط یکی از آن نمونه‌ها در زندگی کسی وجود داشته باشد:

برای اثبات خط و حرکت و اعتقاد وی کافی است. ■

اصل مبارزه را منحرف و آن را با شکست مواجه کرد. آقای طالقانی اعتقادشان این بود که مسئله اول از بین بردن رژیم طاغوت است. مسئله اول یعنی لاله، مسئله دوم الا الله است. به این جهت ایشان همیشه به ما توصیه می‌کردند که، «شما فعلاً مراقب باشید اختلاف بیفتد تا رژیم را سرنگون کنیم.» خوب، گفتم که ایشان نسبت به جوان‌ها، به علت اینکه همیشه آمادگی مبارزه داشتند، تمایل داشتند. به اصطلاح سیاسی می‌گویند سمپاتی داشتند.

مسئله دوم اینکه سرنگونی رژیم شاه در سرلوحه مبارزه آقای طالقانی بود. حالا این دو عامل را در نظر بگیرید. آقای طالقانی با هر کسی که علیه شاه و رژیم او مبارزه می‌کرد، همراهی می‌کردند. در بسیاری از موارد بحث مارکسیست‌ها مطرح می‌شد. ایشان می‌گفتند، «الآن وقت این بحث‌ها نیست. اگر مارکسیست‌ها هم با رژیم می‌جنگند، بگذارید بجنگند... مجاهدین را بگذارید بجنگند.» اصل برای ایشان این بود که دشمن اصلی، یعنی شاه را سرنگون کنیم، رژیمش را از صحنه سیاست اجتماعی طرد کنیم. آن وقت آن مکتب اسلام مکتبی است که از هر جهت کامل است و هیچ کس نمی‌تواند در مقابل ما قلم علم کند.

من از کسانی هستم که صدرصد با آقای طالقانی و صدرصد با مجاهدین خلق در رابطه بودم. در ارتباط بین مجاهدین و طالقانی بودم. من کسی هستم که از احمد رضایی با جوهر بی رنگ پیغام گرفتم که از آقای طالقانی دستخط بگیرم برای امام که مجاهدین را تأیید کنند. من آن عاملی هستم که نقل‌کننده نشانه‌ای هستم که استاد شهید مطهری دادند برای اینکه امام اجازه دهند مجاهدین دشمنان برسند و حرف‌هایشان را بزنند تا امام نظرشان را نسبت به اینها بگویند.



اگر تاریخ در تمام مدتی که ثبت می‌شود، یک جا را به عنوان بهترین جا انتخاب کند و یک قلم را به عنوان بهترین قلم انتخاب کند، عالی‌ترین مرکب را از خون عزیزترین شهیدان ما انتخاب کند، باید این جمله آیت‌الله طالقانی را بنویسد که، «من هرگاه مایوس می‌شوم، هرگاه دل‌سرد می‌شوم، هرگاه ناراحت می‌شوم، با امام آرامش پیدا می‌کنم.»

مرحوم طالقانی جزو اولین کسانی بودند که کمتر اتفاق می‌افتاد سخنرانی‌ای بکنند و علیه شاه حرف نزنند. یک دسته خاصی در سال ۴۰ به وجود آمد تحت عنوان نهضت آزادی ایران که آقای طالقانی و مهندس بازرگان جزء هیئت مؤسس آن بودند. اینها اولین دسته مسلمانانی بودند که علیه شاه صحبت می‌کردند. اعلامیه‌هایشان از آن موقع هست و از همه مؤثرتر و مهم‌تر آیت‌الله طالقانی بودند. ایشان معروف بودند و شاه ایشان را با مشخصات می‌شناخت. حرکت ایشان ترس در دل رژیم می‌انداخت، چون که جنبه مذهبی داشتند. در ایران حرکتی پیروز نخواهد شد جز حرکت مذهبی. ایشان برای تحرک بخشیدن به جامعه از کلیه امکانات استفاده می‌کردند، به نظر من، به خصوص قبل از قیام امام، بزرگ‌ترین نقش را در حرکت جامعه آقای طالقانی داشتند.

در زندان گروه‌هایی که می‌خواستند از آقای طالقانی استفاده کنند، یک چیزی نقل می‌کردند از قول آقای طالقانی و گاهی هم وقتی حرکتی را از آقای طالقانی می‌دیدند شروع می‌کردند طالقانی را کوبیدن. اینکه می‌گویم اینها تقوا ندارند، به خاطر این نمونه‌هایی است که من در عمل دیده‌ام. یک روزی آمدند گفتند که محکومیت دختر عموی آقای طالقانی از ابد تبدیل شده به ۵ سال. بی‌خودی که این کار را نمی‌کنند. دستمزد دادند به آقای طالقانی. چرا؟ برای اینکه آقای طالقانی، در زندان علیه مارکسیست‌ها در یک فتوایی شرکت داشتند. کسانی که زندگی با مارکسیست‌ها را از نظر علمی مجاز می‌دانستند، با این فتوایی که ۷ نفر آن را امضاء کرده بودند که یکی از آنها آقای طالقانی بودند، مخالف بودند و شروع کردند به کوبیدن آقای طالقانی. اینها همان هائی هستند که بعداً خودشان را از نزدیک‌ترین افراد ایشان می‌دانستند. یک موقع شایع کردند که آقای طالقانی نظر به‌اش نسبت به مالکیت اسلام برگشته است. گفتند که کتاب مالکیت در اسلام را بدون اجازه آقای طالقانی چاپ کرده‌اند و ایشان الان نظرش تغییر کرده است. می‌گفتند که آقای طالقانی موضع ما را تأیید می‌کند. من که از نزدیک با افکار آیت‌الله طالقانی آشنا بودم، هرگز چنین چیزی را نمی‌دیدم، اما به ایشان دسترسی نداشتم و سعی می‌کردم تا آنجایی که خدا توفیق می‌داد، اگر مطلب را دقیقاً نمی‌فهمیدم، نگویم، چه نظر منفی، چه نظر مثبت. یک روز یکی از همین افراد از زندان اوین آمد به زندان قصر پیش ما. از او پرسیدم که صرف نظر از مسائل مختلف، نظر آقای طالقانی را نسبت به مالکیت بگو و نسبت به خودت بگو. چون او آن موقع با آن گروه اختلاف داشت گفت که آقای طالقانی به هیچ وجه نظرش نسبت به اسلام و مالکیت برگشته است.

سؤال می‌کنند که موضعگیری‌های مرحوم طالقانی در مورد مجاهدین خلق قبل از اعلام مواضع و بعد از آن چگونه بود؟ آقای طالقانی مبارزی است که قبل از ۲۸ مرداد هم مبارزه کرده است، مبارزی است که طعم اختلاف در مبارزه را چشیده است، طعم نفاق را چشیده است. طالقانی کسی بود که از اختلافات بین کاشانی و مصدق رنج می‌برد. دیده بود که چگونه این اختلاف،

